

جایگاه علوم انسانی در میان شاخه‌های مختلف علوم و بایسته‌های آن در نظام جمهوری اسلامی ایران

دکتر محمد حسین فرهنگی*

چکیده

علوم انسانی از آن رو که با انسان سروکار دارد، بدون تردید با سایر علوم متفاوت است و این تفاوت با توجه به شواهد تاریخی قابل اثبات است. ریشه اصلی تفاوت به ارتباط یافته‌های بشری در خصوص روح انسان مربوط می‌شود. در این باره، آورده‌های انبیا به دلیل وحیانی بودن، رویکرد واقع بینانه‌ای دارد. انقلاب اسلامی که با ادعای تداوم راه پیامبران پای در تحولات معاصر نهاد، می‌تواند رویکردهای بدیعی را در این زمینه عرضه کند. باید توجه داشت که مراد، تلاش برای واقع‌نمایی و پرهیز از رویکردهای ناقص و یک‌بعدی است که همواره علوم انسانی را در کشور ما گرفتار خود ساخته است.

عوارض نامطلوب خالی ماندن این عرصه از قابلیت‌های پژوهشگران داخلی، با وجود قابلیت‌های ذاتی فراوان، نکته‌ای نیست که کم‌اهمیت شمرده شود. ارتقاء نسبی جایگاه علوم انسانی و توسعه رشته‌های آن در دانشگاه‌های کشور، ایجاب می‌کند که موانع موجود بر سر راه جهش علمی در حوزه علوم انسانی در سطح بین‌المللی برطرف شده و در ساختارهای آموزشی، پژوهشی و فرهنگی جامعه، جنبش ضروری نرم‌افزاری مورد نیاز پدید آید.

در این مقاله پیشنهاد‌های دوازده‌گانه‌ای عرضه می‌شود که عبارت‌اند از: ضرورت خودباوری و برقراری ارتباط عملی دو سویه اندیشمندان با یافته‌های دینی و آورده‌های بشری، ایجاد بانک معتبر مقالات علمی زیر نظر اساتید معتقد به نوآوری در علوم انسانی به عنوان سازوکار تعامل مبانی بومی - اسلامی با جهان، ضمن توسعه حضور در بانک‌های موجود، بازنگری در ابعاد مختلف تولید علم در زمینه علوم انسانی و تحول در نظام ارتقاء هیئت علمی و ایجاد کرسی‌های نظریه‌پردازی و نقد و مناظره، بازنگری اساسی در شاخص‌های ارزیابی کمی و کیفی علوم انسانی، بازنگری در سازوکارهای مجلات علمی - پژوهشی و همچنین رویکرد مراکز تحقیقاتی علوم انسانی، تحول در تفکر حاکم بر جامعه علمی نسبت به نگارش مقاله، ایجاد نظام نمایه‌سازی

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز

استنادی مجلات فارسی زبان، توجه به فرایند خاص تولید علم در حوزه های علمیه، تأکید بر
رهیافت واقعینانه و مسئله محور و تدوین و عرضه نظام جامع فرهنگی کشور.
واژگان کلیدی: انسان، علوم انسانی، انقلاب اسلامی، پژوهش، جنبش نرم افزاری.

۱. جایگاه مباحث علوم انسانی در میان معارف بشری

علم و دانش^۱ در مفهوم عام، معارف و یافته‌های بشر را در عرصه‌های مختلف و متنوع در بر می‌گیرد. یکی از شاخه‌های اصلی دانش بشری علوم تجربی است که دارای ابزارهایی شناخته شده و قابل تعریف است و در آن، روش تدوین فرضیه و پس از آن تجربه و آزمون، به قوانین قطعی در زمینه‌های مختلف می‌انجامد. از زمان‌های دور، این علوم دارای روند رو به رشد بوده‌اند و در مقاطعی با جهش‌های قابل توجه، متحول گردیده و در دوران رنسانس به روند مطمئن‌تری رسیده‌اند. در عرصه‌اندیشه بشری، تحولات یاد شده دارای ویژگی تکامل بوده است و اندیشمندان بعدی به تکمیل یافته‌های گذشتگان پرداخته و موجبات رشد فزاینده این دسته از معارف بشری را فراهم آورده‌اند. قدرت شگرف پیش‌گویی حوادث از شاخصه‌های این گروه از معارف بشری است. رویکرد اندیشمندان دوران رنسانس، این احساس را تقویت کرد که علوم انسانی نیز به عنوان بخشی از معارف بشری، مشابهت‌های تام و تمامی با علوم تجربی دارند. بر همین اساس شاخه‌ای تحت عنوان «فلسفه علم» پدید آمد تا علم را بسان درختی توصیف کند که برخی شاخه‌های آن در حوزه علوم تجربی، برخی دیگر در حیطه علوم دقیقه (مثل ریاضی و منطق) و برخی دیگر در محدوده علوم انسانی قرار دارند. اصرار و پافشاری بر این اصل که در آغاز بدیهی می‌نماید، (از آن رو که همه مربوط به معرفت انسانی هستند)، تناقض‌هایی را پدید آورده است که اساس «فلسفه علم» را با مشکلات فراوانی مواجه می‌سازد. آن‌گونه که از عنوان «علوم انسانی» دآن استه می‌شود، این بخش از دانش بشری، رسالت بررسی موضوعاتی را دارد که وجه مشترک آنها «انسان» است. ابعاد وجودی این موضوع کلی زیربنای همه معارفی است که علوم انسانی پیرامون آن به بحث و بررسی می‌پردازد و همین نکته کلیدی، اساس آشفتگی‌هایی است که در عرصه علوم انسانی شاهد آن هستیم. فقدان سکوی مطمئن^۲ «تعریف موضوع» در گروه‌هایی از شاخه‌های علوم انسانی مانند علوم تربیتی، مدیریت، اقتصاد، علوم سیاسی، علوم اجتماعی و... که به نوعی با مسائل مربوط به «اراده انسانی» سروکار دارند، باعث شده است تا در عرصه مباحث علوم انسانی، علاوه بر محدودیت‌های زیاد در روند رشد مطمئن و جزمی این دسته از علوم، تاریخ بشر، بارها شاهد «آغاز از نقطه صفر» در موضوعات مختلف علوم انسانی باشد. همین واقعیت پویندگان این علوم را واداشته است تا در اغلب موارد، با آسودگی خاطر به دنبال یافته‌هایی در ادامه یافته‌های دیگران در زیر شاخه‌های علوم انسانی نبوده و تفکر بشری همواره در معرض کنار نهادن بخش‌های مهمی از دستاوردهای خویش باشد. به عنوان مثال، تنوع دیدگاهها در یک موضوع واحد مانند نظریه‌های مدیریت باعث شده است تا برخی از صاحب‌نظران، نام این بحث را «جنگل نظریه‌های مدیریت»

بنامند! (پسران قادر، ۱۳۷۴: ۲۷؛ ۲۳ - ۲۲ : ۱۹۸۶ و mondy) و یا آنچنان که در تئوری‌های انقلاب مشاهده خواهیم کرد، نظریه‌های متعدّد و متناقضی در باره پدیده اجتماعی - سیاسی انقلاب وجود دارد.

۲. انسان، پیچیده و مرگب

تنها «دکتر الکسیس کارل» نبود که در کتاب معروف «انسان، موجود ناشناخته» ناتوانی بشر را از درک این «پدیده شگفت» آشکار ساخت. پیچیدگی‌های واقعی و فراوان «نخبه آفرینش»، از آن رو است که دارای دو بُعد «جسم» و «روح» است. فراهم آمدن این دو بخش کاملاً متفاوت در یک واحد، موجودی تجزیه ناپذیر را به وجود آورده است که با «من انسانی» نامیده می‌شود و از جهات مختلف، ویژگی‌های منحصر به فردی دارد. در این گفتار کوتاه، امکان بحث گسترده و طرح مباحث پیچیده فلسفی و عرفانی در باره شخصیت انسان وجود ندارد، به همین دلیل، به منبع صحیح و جامع تعریف انسان، یعنی کتاب فرستاده شده از سوی آفریدگار این موجود شگرف که برای همو نوشته شده است، مراجعه می‌کنیم تا سخن کوتاه شود و مخاطب از سردرگمی‌هایی یابد. آفریدگار انسان، آفرینش جسم او را از خاک قرار داده است. در آفرینش نخستین می‌فرماید: «فَأَنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ» (سوره حج، آیه ۷). یعنی: شما (انسان) را از خاک آفریدیم. در آفرینش مستمر نیز، جسم او از خاک پدید می‌آید. تغذیه پدر و مادر در دوران شکل‌گیری انسان در جنین و تغذیه خود او پس از تولد، از گوشت و گندم و گیاه و... است که همه از خاک پدید می‌آیند.

البته این جسم، پس از جدا شدن روح، دوباره به خاک باز می‌گردد و در طول زمان دوباره خاک می‌شود. برخی گفته‌اند که شاید سجده او بر خاک یا فرآورده‌های خاکی (مثل چوب) یادآوری نمادینی از همین حقیقت باشد. اما جسم خاکی، تمام وجود انسان نیست و هنگامی که جزء اصلی، یعنی روح، از آن جدا می‌شود، به یکباره اکثر ویژگی‌های انسانی خود را از دست می‌دهد و ارزش جسم وی، با سقوطی همه جانبه مواجه می‌شود، به گونه‌ای که نزدیکانش نیز از جسم باقیمانده دوری می‌کنند.

جنس بعد دوّم و اصلی، از خاک نیست، بلکه از «روح خدایی» است: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (سوره حجر، آیه ۲۹ و همچنین سوره ص، آیه ۷۲). یعنی سپس از روح خویش در او دمیدم. روح از نظر زمانی، هم در آفرینش اولیه (به صراحت همین آیه)، و هم در آفرینش‌های بعدی (زاد و ولدها)، بعد از پدید آمدن جسم وارد آن می‌شود. (سوره مؤمن آیه ۶۷ و سوره حج آیه ۵). البته از این حقیقت غیرقابل انکار نباید گذشت که هر جسمی نمی‌تواند پذیرای بخش نامتجانس و فراطبیعی باشد، به همین دلیل، پیچیدگی‌های جسمی انسانی، پیچیده تر از سایر پدیده‌های آفرینش

در کره خاکی است، که البته آنها نیز شگفتیهای مخصوص خود را دارند. به همین دلیل است که با وجود در دسترس بودن، شناخت جسم انسانی و روابط حیاتی اجزاء آن با همدیگر، ناشناخته‌های زیادی را فراروی بشریت قرار داده است. پیکر خاکی، قابلیت پذیرش روح خدایی را یافته است و این، منزلت‌اندکی نیست.

۳. امکان شناخت کامل انسان

بیان قرآن کریم، که گفتیم کتابی از سوی آفریدگار برای انسان است، بیان روشنی است: ابزارهایی که در اختیار انسان قرار دارند، امکان شناخت کامل روح انسانی را فراهم نمی‌آورند و او تنها می‌تواند در باره این بخش اساسی شخصیت انسانی، اجمالاً به اطلاعاتی دست یابد: «وَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (سوره اسراء، آیه ۸۵). یعنی: (ای پیامبر!) از تو در باره روح می‌پرسند، بگو روح امری مربوط به پروردگار من است و (در این باره) جز دانش اندکی به شما داده نشده است. همین دانش اندک، تنها سکوی قابل اعتماد برای رسیدن به علوم و مباحث مربوط به علوم انسانی است. پس از بررسی کوتاهی در باره یافته‌های بشر، دوباره به داده‌های وحی باز خواهیم گشت.

۴. دستاوردهای دانش بشری

با وجود اینکه علم بشری تاکنون نتوانسته است به تمام زوایای پیچیده جسم انسان دست یازد، اما یافته‌های علوم پزشکی در بخش مربوط به بدن و جسم او، همواره سیری روشن و رو به جلو داشته است. دانشمندان این بخش، چونان سایر رشته‌های علوم تجربی، با توجه به محسوس بودن جسم، آن را در معرض مطالعه، مشاهده و بررسی قرار داده و در طول زمان، یافته‌های همدیگر را تکمیل نموده‌اند و ابزارهای آزمایشگاهی نیز به خوبی قادر بوده‌اند تا این جسم خاکی را مطالعه نمایند، هر چند نمی‌توان شگفتی خود را از وسعت ابهامات پنهان کرد، و شگفت‌تر اینکه ابهامات یاد شده، نه در باره کهکشان‌های دور از دسترس، و نه اعماق زمین و سایر پدیده‌های خارج از دسترس عادی، بلکه در باره خود انسان است که ظاهراً بیش از تمام پدیده‌ها نسبت بدان دسترسی دارد. با این حال، علم پزشکی در مسیر روشنی پیش رفته است.

«روح» قابل مشاهده و رؤیت نیست، اما از طریق جسم با دیگران ارتباط برقرار می‌کند و به عبارت دیگر از نظر آثار و نتایج قابل مشاهده و بررسی است. اعمال و رفتار فردی و یا عمل اجتماعی او، هر دو ملموس و مشهودند و همه آنها از نتایج عملکرد روح، یعنی من انسانی، محسوب می‌شوند.

بنابراین، علوم انسانی، در کنار مشکل شناخت ماهیت روح، در بررسی عوارض، نتایج و آثار مشکل کمتری دارند. واقعیت این است که فقدان جزمیت، قاطعیت و کاشفیت قطعی و غیرقابل پیش بینی بودن رفتار انسانی در ابعاد فردی و اجتماعی، نموداری در رشد علوم انسانی پدید آورده است که کاملاً با روند رشد علوم تجربی متفاوت است. به همین دلیل در علوم انسانی، روند رو به رشد، جای خود را به «توقف‌های طولانی» و گاهی «عقب‌گرد» داده است. تفاوت یافته‌ها، در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، تناقض‌های فراوانی را نشان می‌دهد.

نیچه فیلسوف بزرگ آلمانی و متفکران دیگری مانند ماکیاولی و توماس هابز با تفاوت‌هایی بعد اصلی انسان را در «قدرت طلبی او» و «توسعه شخصیت انسانی» و «نقش برتر آبر انسان» خلاصه می‌کنند. نتیجه چنین تفسیری قرار گرفتن سلطه جوئی و قدرت به عنوان مبنای ارزشی در رفتار انسانی است و فعالیت‌های فردی و اجتماعی انسانی با همین مبنا ارزیابی می‌گردد. بر این اساس، حق حیات، از آن شیرآن است و نه خرگوش‌ها، و همین بنای کلی در باره انسان، به عنوان مبنای مباحث مربوط به وی مطرح می‌گردد. ماکیاولی در کتاب «شهریار» استبداد پادشاهان را تئوریزه می‌کند و آنان را برای اعمال حکومتی مقتدرانه راهنمایی می‌نماید. هابز که انسان را گرگ انسان می‌داند، در کتاب *لویاتان* از زوایای دیگری، همین موضوع را پی می‌گیرد. با این مبانی، حکومت‌های استبدادی و رویکردهای آپارتایدی و نژادپرستانه، از توجیهات اندیشمندان بشری بهره‌مند شده، پایگاه علمی و فلسفی پیدا می‌کنند.

فروید متفکر دیگری است که با تحلیل‌های روان‌کاوانه خود فلسفه جدیدی را براساس اصل دانستن «غریزه جنسی» در شخصیت انسانی، آغاز نمود. این تعریف جدید از انسان هنوز هم مبنای برخی برنامه ریزی‌های اجتماعی است و تلقی خاصی از انسان را به دست می‌دهد و ارزش‌های انسان، با غریزه جنسی او توجیه می‌گردد. روان‌کاوی روان‌شناسی اجتماعی و تحلیل‌های جامعه شناختی فروید در نهادهای مختلف جهان پذیرفته شد و دیدگاه‌های فروید، در کنار تغییرات مثبت و ارزشمندی که در جهت تصحیح برخی پندارهای نادرست گذشتگان به دنبال داشت، آثار ناخوشایندی نیز بر جای گذاشت. نهاد خانواده، متزلزل شد و پدیده «فرزندان بدون پدر و مادر» یکی از معضلات مهم اجتماعی را رقم زد و با توصیه‌های اخلاقی و مذهبی نیز مهار نشد و...

کارل مارکس در دورانی نزدیک‌تر (۱۸۸۳-۱۸۱۸) با الهام از فلسفه دیالکتیک جرج ویلهلم فردریک هگل «مادیّت و اقتصاد» را مبنای تحلیل انسان در هر دو حیطه فرد و جامعه قرار داد. این تفکر که بیش از یک قرن بشریت را متوجه خود ساخت، تنها در حد یک نظریه باقی نماند و جوامع و کشورهای متعددی آن را مبنای عمل اجتماعی خود قرار دادند. یکی از دو قطب اصلی جهان بر اساس همین مبنای فکری شکل گرفت و ماتریالیسم علمی و سوسیالیسم به عنوان

دیدگاه‌های علمی اجتماعی مطرح گردید. با فروپاشی شوروی این تعریف از انسان و سایر مبانی ساخته شده بر اساس آن، به موزه‌ها سپرده شد و امروزه مارکسیسم، دیگر به عنوان کانونی برای انقلاب‌ها شناخته نمی‌شود.

در حالی که در علوم تجربی روند چنین نبوده است. اگر یافته‌های نادرستی نیز وجود داشته، مقطعی و محدود بوده و در یک دوره زمانی از میان رفته‌اند. روند کلی علوم تجربی رشد طولی و عرضی آن را نشان می‌دهد، اما چنان‌که گفتیم، پی‌جویان علوم انسانی در شاخه‌هایی مانند اقتصاد، سیاست، تربیت، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مدیریت، در کنار جمع‌بندی‌های تکاملی و کلی، بارها شاهد درجا زدن‌ها و رفت و برگشت‌ها بوده‌اند.

بررسی یافته‌های دانش روان‌پزشکی که به طور معمول آن را در شمار علوم تجربی محسوب می‌کنند، این نکته را روشن‌تر می‌سازد. مطالعه منابع، روش‌ها و فرایندهای روان‌پزشکی، روشن می‌کند که این شاخه علمی دارای هویتی دوگانه است و دوگانگی آن از نحوه ارتباط روان انسان با پیکر جسمانی وی ناشی می‌شود.

در روان‌پزشکی اختلالات یا مشکلات روانی را در دو بخش مطالعه می‌کنند:

۱. اختلالات روانی که دارای منشأ عضوی هستند.

در این زمینه، توفیقات روان‌پزشکی چشمگیر و مشابه سایر شاخه‌های پزشکی است. مشکلات حرکتی و رفتاری که نتیجه اشکالات عصبی، مغزی، ویروسی و میکروبی است، به راحتی معاینه و مداوا می‌شود و عمل جراحی می‌شود و مشابه سایر ضایعات جسمی تحت کنترل در می‌آید. جراحان مغز و اعصاب به‌طور عمده متخصص این گروه از اختلالات هستند.

۲. اختلالات روانی که دارای منشأ عضوی نیستند.

در این بخش، سر درگمی زیاد است. این اختلالات ارتباط مستقیمی با بخشی از مغز یا بدن ندارند. در بررسی روند پیشرفت علم روان‌پزشکی در این دو بخش شاهد تفاوت‌های زیر هستیم:

الف) اکثر زیرشاخه‌های دانش پزشکی، در مطالعه بیماری‌ها، مبحث مشترکی به نام «سبب شناسی» دارند. در سبب شناسی، از علل بروز بیماری (و نه عوارض، تبعات و زمینه‌ها) بحث می‌شود. باکتری‌ها و میکروب‌ها از جمله سبب‌های متفاوتی هستند که هر کدام در زمینه‌های معینی، باعث بیماری می‌شوند. به عنوان مثال، قرار گرفتن جسم عرق کرده در مسیر باد، زمینه ساز بیماری سرماخوردگی است، در حالی که سبب آن، میکروب یا ویروس است. در گروه دوم اختلال‌های روانی، زمینه‌های بروز بیماری‌ها، مانند از دست دادن شغل، مسکن و مانند آنکه زمینه بیماری هستند، به عنوان سبب بیماری دربارشان بحث و بررسی می‌شود، اما در گروه اول سبب‌ها به درستی معرفی می‌شوند.

ب) شیوه‌های مطالعه و تحقیق نیز در این دو بخش متفاوت و متمایزند. در گروه اول از ابزارهایی مشابه سایر رشته‌های تجربی مانند رادیولوژی، آزمایشگاه، سی تی اسکن و مانند آنکه بیشتر بر مشاهده اتکا دارند بهره می‌گیرند. در حالی که در بیشتر بر دسته بندی رفتارها و نظریات تأکید می‌شود و مطالعات با شیوه تحقیقات میدانی و بررسی اظهارات بیماران یا اطرافیان و ... انجام می‌پذیرد، در صورتی که از این روش‌ها بیشتر در مطالعات مربوط به علوم انسانی استفاده می‌شود.

ج) در زمینه درمان نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. مداوای بیماران گروه اول با دقت و سهولت بیشتری انجام می‌پذیرد و گاه به عمل جراحی منتهی می‌گردد، اما در گروه دوم نقش آرام بخش‌ها بیشتر است، هر چند تأثیر تجربی برخی داروها در گروه دوم نیز اثبات شده است. علاقه‌مندان به بررسی بیشتر این موضوع به منابع روان‌پزشکی مراجعه نمایند. (ر.ک. گیلدر، ۱۳۶۹).

۵. جبران کمبود

با توجه به اینکه ابزار دسترسی کامل به روح انسانی و بر طرف ساختن نیازهای شناختی عملاً در اختیار بشر نیست، چه باید کرد؟ آفریدگار انسان برای پدیده ای که با این ویژگی‌ها آفریده شده است، دو کمک و راهنما تعیین فرموده و در مسیر زندگانی او قرار داده است.

۱- عقل که دارای کارکرد درونی است.

۲. پیامبران که در کنار انسان‌های دیگر و همانند آنها در جامعه زندگی می‌کنند. اساس فلسفه برانگیخته شدن پیامبران و فرستاده شدن کتابهای آسمانی، همین امداد رسانی‌ها است. این نکته در نهج‌البلاغه، چنین بیان شده است:

«... فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثْلَ مِثْقَالِ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجِّجُوا عَلَيْهِمْ بِالنَّبْلِغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (نهج‌البلاغه، خطبه اول). یعنی: خداوند پیامبران خود را از میان انسان‌ها و در میان آنها برانگیخت و آنان را پی در پی فرستاد تا عهد و پیمان فطری آنها را بطلبند و به نعمت فراموش شده یاد آوری‌شان کنند و از راه تبلیغ با آنها سخن بگویند و عقل‌های پنهان شده را بیرون آورده و به کاراندازند.

روش پیامبران تهدید و فشار نبوده است، بلکه آنها وظیفه تبلیغ داشته‌اند تا از انسان‌ها «بخوانند و با آنها همراهی کنند» تا نظام حق مدار را تشکیل دهند. البته در راه انجام این رسالت گاهی وادار به مبارزه‌های سنگینی شده‌اند، اما این مبارزات پس از استقبال خداپرستان از آنها اتفاق افتاده است: «وَكَأَيُّ مَنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٍ» (سوره آل عمران، آیه ۱۴۶). یعنی: چه بسیار پیامبرانی که همراه با آنان خداپرستان زیادی پیکار کرده‌اند.

در باره پیامبران باید به نکات زیر توجه کرد:

۱. پیامبران واقعیت‌های انکار ناپذیر تاریخ هستند و همانند نخ تسیخ مقاطع مختلف تاریخ را به هم پیوند می‌دهند. این واقعیت‌های مسلم، در طول تاریخ تأثیرات تعیین کننده‌ای بر جای گذاشته‌اند و ضمن آنکه اکثریت بشریت، امروز مدعی پیروی از آنان‌اند، دو مبدأ معروف تاریخ (هجری و میلادی) نیز از زندگی آنان برگرفته شده است.

۲. برخلاف متفکران بشری، پیامبران در روندی تکاملی و رو به جلو، همدیگر را تأیید نموده و کار خود را از جایی شروع کرده‌اند که پیامبران قبلی بدانجا رسیده بودند. (مشابه سیر طبیعی علوم تجربی). این روند تا مرحله ای تداوم یافته است که بشریت، ظرفیت دریافت و حفظ آخرین وحی الهی را یافته و آخرین وحی را از طریق خاتم الانبیاء (ص) پذیرا شده است.

۳. به تناسب افق فکری و ظرفیت‌های مردم عصرهای مختلف، پیامبران الهی، واقع بینانه و واقع گرایانه عمل کرده و تعالیم خود را به گونه ای متناسب، در اختیار بشریت قرار داده‌اند. در سوره شعراء از تعدادی از انبیاء نام برده شده و خلاصه تعالیم آنها ذکر شده است. بخشی از این تعالیم مشابه هم است و دسته‌ای دیگر براساس مقتضیات جامعه هر کدام از آنان برنامه ریزی شده است.

۶. انقلاب اسلامی و علوم انسانی

انقلاب اسلامی ایران یک پدیده اجتماعی است که در قرن بیستم اتفاق افتاد. بنابراین، مطالعه آن در محدوده علوم انسانی قرار می‌گیرد و مانند هر انقلاب دیگر، گذشته از جهت‌گیری‌های آن، نشان از یک تحول اجتماعی دارد. از سوی دیگر، مدعی است که در مسیر اهداف و برنامه‌های پیامبران الهی تحقق و استمرار یافته است و به همین دلیل به عنوان یک مدعی ظاهر می‌شود. وقوع پدیده‌ای کاملاً انسانی و اجتماعی که در سده‌های اخیر، در نوع خود بی نظیر بوده است و ادعاهایی اساسی درباره انسان و دانش‌هایی که او را بررسی می‌کنند دارد، باعث می‌شود تا قابلیت‌ها و سخنان تعیین کننده ای برای گفتن داشته باشد. بنابراین، انقلاب اسلامی می‌تواند رویکردهای بدیعی را در این باره عرضه کند. باید به درستی توجه داشت که مراد تکرار شیوه سنتی قدسی نمایی توهمات شخصی و گروهی نیست، بلکه هدف، تلاش برای واقع نمایی و پرهیز از رویکردهای ناقص و یک بعدی است که همواره علوم انسانی را گرفتار خود ساخته است. در این میان باید به واقعیت دیگری توجه شود.

۷. هویت فراملی انسان و تعلقات بومی او

در اینجا مسئله‌ای به ظاهر پارادوکسیکال ظاهر می‌شود. اختلاف در تقدم فرد یا جامعه و یا اختلاف نظری که در میان اندیشمندان علوم سیاسی در خصوص اصالت واگرایی یا همگرایی دولت‌ها و ملت‌ها در جریان است، ریشه در مبنای اختلافی دارد که اصل را بر رویکردهای تجزیه‌گرایانه یا ترکیب‌گرایانه نوع بشر بنا می‌نهد. می‌گویند نخستین روزی که انسان از بهشت رانده شد برای خود نامی برگزید و از آن پس فرزندان خود را نیز با نام‌های گوناگون خطاب کرد. هزاران سال بعد علم ژنتیک ثابت نمود که نخستین غریزه انسان در انتخاب نام ویژه برای خود و فرزندان، مبنایی علمی داشته است. کد ژنتیکی هر انسانی با دیگری متفاوت است که فردیت او را فردیتی بی‌همتا می‌سازد. این بی‌همتایی که انسان‌های نخستین از طریق نام‌هایشان به دست می‌آوردند و در آینده در فردیت ژنتیکی او تجسم خواهد یافت، نخستین برگ شناسنامه اجتماعی انسان گردید. بدین ترتیب انسان با بازیابی خود به‌عنوان «موجود و بلکه انسانی بی‌همتا»، نگارش شناسنامه اجتماعی‌اش را آغاز نمود. از آن پس تاریخ انسان همچنین تاریخ شکل‌گیری هویت‌های دیگر او بوده است.

در حالی که دلایل شکل‌گیری هویت و سیمای متنوع انسان، موضوع جدل‌های فلسفه و جامعه‌شناسی است، در این باره که انسان در طی سفر طولانی و تاریخی خود و بر بستر تغییرات و تحولات ناشی از فعالیتش، هویت‌های نوینی را در قالب چهره‌های گوناگون بازیافته کمتر مناقشه‌ای وجود دارد.

جامعه‌شناسان، زندگی قبیله‌ای و حاکمیت اقتصادهای کوچک دام‌داری و کشاورزی را زمینه‌های شکل‌گیری هویت‌های بومی انسان دانسته‌اند. صدها سال زندگی شهرنشینی و گسترش بازارها و تولیدات اولیه صنعتی پیش‌زمینه‌ای شد که انسان بر بستر گفتمان عصر روشنگری «هویت ملی» خود را بیافریند و برای نخستین بار خود را به‌عنوان عضوی از یک ملت به حساب آورد. از آن پس بشر خود را نه تنها به‌عنوان «بندگان خدا» بلکه به‌عنوان عضو ملتی «تحت ولایت پروردگار» باز یافت.

با آنکه پارادیم انسان ملی و مبانی حقوقی جوامع نو و دولت‌های ملی، پیش از انقلاب صنعتی شکل گرفت، لیکن انقلاب صنعتی شرایط نهادینه شدن هویت ملی انسان را پدید آورده و حاکمیت او را به‌عنوان انسان ملی و در اشکال و ساختارهای متنوع دولت - ملت در جهان مستقر نمود.

با پیدایش و گسترش جدل‌های جوامع برای مهار سازمانهای تولیدی و سیستم‌های نوین توزیع ثروت، سازمان‌های اتحادیه‌ای و صنفی پا به عرصه نهادند. هویت جمعی انسان که در جوامع

پیشین گاه در قالب سیستم های پیچیده کاستی، تیول داری، و... و زمانی در تار ساختارهای قومی و مذهبی پنهان می ماند با گسترش سازمان های سیاسی و انجمن های صنفی دگرگون شد.

بدین ترتیب تا آغاز قرن بیست و یکم انسان بندهای شناسنامه اجتماعی خود را در طول سفری پر پیچ و خم و طولانی زیر عناوین « فردیت، قومیت، ملت و جایگاه اقتصادی» به نگارش در آورد. بدون تردید انقلاب اسلامی ایران نقطه عطفی در میان این رویکردهای متنوع بود.

شکل گیری جوامع فراملی بر بستر « ساختارهای فرا صنعتی» هویت نوینی را به انسان اعطا نموده است. با آنکه از قدیم الایام انسان در حوزه اندیشه، خود را عضوی از پیکره بزرگ بشریت پنداشته است، اکنون این نخستین بار در تاریخ است که بر پایه آن تصور می تواند عمل کند و با ایجاد ساختارهای فراملی پیوند خود را با بشریت از عرصه تفکر و اندیشه به جایگاه مشخص فراملی مبدل سازد.

بنابراین، پارادیم قرن بیست و یکم، انسان فراملی است. همان ایده ای که انبیاء اولوالعزم نیز به دنبال آن بودند. این پارادیم نه تنها بند دیگری بر شناسنامه انسانی می افزاید، بلکه در برابر او چشم انداز نوینی را برای پی ریزی جوامع نوین خود فراهم می آورد.

در حالی که بالیدن انسان برهریک از برگ های شناسنامه اش و ارجح دانستن یکی بر دیگری، برداشت و حقوق فردی اوست، حکم خرد جمعی نه بر ارجحیت یکی بر دیگری، بلکه در ایجاد زمینه های رشد آزادانه سیمای متنوع انسانی است. در حقیقت مهم ترین حق انسانی، حق او در ظاهر شدن در پوشش و جامه های هویتی رنگارنگ می باشد. با این همه کمترین دوره ای را می توان یافت که حقوق او در ایجاد فضای لازم برای نهادینه ساختن هویت های نوین خود با سیستم های ارزشی حاکم و ساختارهای مسلط در کشاکش قرار نگرفته باشد. البته این تناقض نمایی در تفکر دینی راهکار معینی دارد که در کلام رسای امام علی (ع) خطاب به مالک اشتر کاملاً هویدا است: *فَانْهَمْ صِنْفَانِ اِمَّا اُخْ لَكَ فِي الدِّينِ، اَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ*، در توصیه به حاکم می فرماید: توجه داشته باشید که مردم بر دو دسته اند: گروهی برادر دینی تو هستند، و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند هستند. (نهج البلاغه، ۵۳).

از نقطه نظر تاریخی هر کدام از برگ های شناسنامه اجتماعی انسان (هویت انسان) در عین حال با تلاش های او برای نهادینه کردن آنها از یک سو و ایجاد ساختارهای اجتماعی برای پاسداری از آنها از سوی دیگر همراه بوده است. بر پایه این تلاش، فرهنگ نو، سیستم های ارزشی نوین، قوانین و ساختارها و سازمان های ویژه حکومتی و اداری پدید آمده است. به عبارت دیگر، محتوای و اشکال نهادهای اجتماعی نه تنها بر پایه نیازهای روزانه زندگی، بلکه بر اساس برداشت و شناخت انسان از خود شکل گرفته اند. از آنجا که انسان ها سازندگان نهادهای اجتماعی اند، غالباً در این توهم

به سر می‌برند که آنچه بنا می‌کنند همیشه تحت کنترل و اسیرشان بوده و بر آن مخلوقات فرمانروایی خواهند داشت. در این میان آنچه نادیده گرفته می‌شود این است که اگر برای نسلی اندیشه و نهادی برخاسته از نیازهای مشخص زندگی اوست برای نسل دیگر آنان چون پیش شرط های زندگی او ظاهر می‌گردند، گذشت زمان نیز آنان را به بخشی از سنت های جامعه مبدل می‌سازد. بدین ترتیب مخلوقات یک نسل می‌توانند در قالب سنن و فرهنگ و ساختارهای «طبیعی» جلوه کرده، زندگی جاودانه یافته و حاکم بر سرنوشت نسل‌های آینده گردند.

مارکس در هیجده برومر در این باره نوشت: «انسان‌ها سازندگان تاریخ خویش‌اند ولی نه طبق دلخواه خود و در اوضاعی که خود اختیار کرده‌اند بلکه در اوضاع و احوالی که مستقیماً از گذشته برای آنها به ارث رسیده است.» «گذشته چون کوهی بر دوش آنها سنگینی می‌کند.» انسان فراملی و ساختارهای فراملی برای بازکردن فضای لازم برای رشد خود در جهانی که اسیر حاکمیت انحصاری ساختارهای پیشین هویتی قرار گرفته، ناگزیر در مصاف با آنان قرار می‌گیرد. نه تنها در عرصه های اقتصادی ساختارهای فراملی در رقابت با ساختارهای ملی و محلی قرار خواهد گرفت، بلکه در عرصه سیاست و فرهنگ نیز رقابت به شدت شکل گرفته است. جدل های کنونی بر سر آینده اتحاد اروپا نمونه بارزی از این رقابت جهانی را نشان می‌دهد. چگونه می‌توان انتظار داشت که ناسیونالیسم انگلیسی بدون مقاومتی خود را با «شکل گیری» «شهروندی» اروپائی منطبق سازد. این تصور که ساختارهای دولت متمرکز فرانسوی در برابر شکل گیری سازمان‌های اداره سیاسی چند لایه‌ای اروپائی از خود عکس‌العمل نشان ندهد، با واقعیت نمی‌خواند. چگونه نیروهای محافظه کار آمریکایی قادر خواهند بود به شکل گیری ساختارهای نظامی فراملی اروپائی براحتی گردن نهند؟ شرکت‌های انحصاری ملل چگونه می‌توانند بپذیرند که خود را با توسعه فراملی همراه ساخته و خود را در چارچوب مولفه های «محیط زیست»، از میان رفتن «شکاف میان جوامع»، «قوانین کار فراملی»، و «اقتصاد متکی بر دانش» محدود سازند. به همان شکل که ناسیونالیسم اقتصادی جهانی نمی‌تواند به سادگی بپذیرد که حرکت آزادانه سرمایه و کالا در عین حال حرکت آزادانه نیروی کار را طلب می‌کند، ناسیونالیسم سیاسی نیز نمی‌تواند بر این واقعیت گردن نهد که به موازات «شهروند ملی» همچنین «شهروندی فراملی» انسانی شکل گرفته است.

در این میان اسلام به عنوان اندیشه ای فراملی بر مشابه همین آموزه ها پای می‌فشارد. استاد شهید مطهری علت توسعه و ماندگاری اسلام را قابلیت آن نسبت به هضم‌اندیشه های سازگار در خود می‌داند که امروزه با اصطلاح «به روز آوری» از آن یاد می‌شود. در ادوار معاصر، می‌توان شکل گیری سازمان ملل متحد و منشور ملل را سرآغازی برای یک نقطه عطف ارزیابی کرد. اما تا مدت‌ها پس از شکل گیری منشور ملل و سازمان ملل متحد، همچنان تفرقه در جهان حاکم بود. در

سه دهه گذشته و در دوران پیروزی و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حوادثی بر جهان گذشت، که گامی بلند به سوی نظام واحد جهانی را نوید می‌دهد. این تحولات را مرور می‌کنیم:

جنگ سرد بین دو ابرقدرت موجود اوج گرفت و حادثه اشغال افغانستان به دست شوروی پدید آمد. انقلاب اسلامی با ماهیتی دینی در یکی از حساس‌ترین نقاط جهان پیروز شد و این در حالی بود که قرن‌ها بشریت ادعا می‌کرد دوران دین به عنوان یک عامل تشکیل دهنده حکومت و یا دخالت کننده در آن به سر آمده است. جنگی همه جانبه: «سیاسی - اقتصادی - نظامی» بر علیه نظام نوپای اسلامی با حمایت تقریبی تمام جهان شکل گرفت و ناکام ماند. ابر قدرت شرق از افغان استان بیرون رفت و با فاصله‌ای اندک از هم فرو پاشید. در قلب اروپا جنگ خانمان‌سوز بوسنی در برابر دیدگان بشریت رخ داد و مسلمانان تازه رسته بوسنی قتل عام شدند. پس از اثبات حقانیت مسلمانان بوسنی صلح‌واره‌ای شکل گرفت. صهیونیسم با مقابله جدی لبنانیان و در داخل با مقاومت نوظهور انتفاضه مواجه شده و پس از عقب نشینی‌هایی از تهاجمات بلامنازع خود باز ماند. بعدها در اندیشه تهاجم برآمد تا این حرکت را در لبنان ریشه کن کند اما بسیار ناکام ماند. فشار تبلیغی بر علیه نظام جمهوری اسلامی تشدید شد که نیروی تقویت شده طالبان از حلقه‌های تشکیل دهنده موج جدید فشارها بود. ظاهراً دو حادثه، نظام مغرور آمریکا را به سوی منطقه خاورمیانه کشاند و او را با نیروهای خودساخته اش صدام و طالبان درگیر کرد: حادثه حمله عراق به کویت و حادثه ۱۱ سپتامبر در آمریکا. اما حضور غربیان در منطقه آنها را با دیدگاهی واقع بینانه تر نسبت به نظام دینی ایران آشنا ساخت و آثار جانبی جالبی در سطح بین الملل شکل گرفت. مسلمانان با مسیحیان و شیعیان با اهل سنت به هم نزدیک‌تر شدند. این وضعیت فرصت تاریخی مناسبی پدید آورد و آن نزدیکی افق‌های فکری ملت‌ها و حتی سیاستمداران و نخبگان، در برپایی نظام جهانی یکپارچه ای بود که همه بشریت منتظر آن هستند. هر چند در منظر توصیفی، نظریه برخورد تمدن‌ها صورت عینی به خود گرفت، اما پیشنهاد رئیس جمهور ایران به عنوان یک توصیه بین المللی برای سال ۲۰۰۱ میلادی، با عنوان «گفت‌وگوی تمدن‌ها»، به تصویب و تأیید مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. در این رویکرد جدید و متفاوت با کل تاریخ گذشته جهان، قلوب انسان‌ها رفته رفته به هم نزدیک می‌شوند. بنابراین، حوادثی که در سه دهه گذشته بر جهان گذشت، گامی بلند به سوی آن نظام موعود محسوب می‌شود و غرب، ناخودآگاه، سهم قابل توجهی در این فرایند دارد. همه این حوادث سریع و سرنوشت ساز در حوزه انسانی رخ می‌دهد.

اما در این میان علوم انسانی در کشور ما متناسب با تحولات دیگر راه نسپرد. در رویکردی نه چندان تحول گرایانه شاهد انفعال بودیم و همواره آنچه خود داشتیم از دیگران تنها می‌کردیم.

۸. آسیب شناسی علوم انسانی در جمهوری اسلامی ایران

در این فضای سایبر، اگر علوم انسانی بخواهد از کشور ما ماموریت خود را با شایستگی انجام دهد باید رهیافتی واقعی و مسئله محور با رویکرد بومی داشته باشد. با کوچک تر شدن جهان مسائل علوم انسانی به مسائل جهانی بدل شده‌اند. از سویی در دهه‌های اخیر با تأکید بر تعامل رشته‌ها دارندگان علوم انسانی باید بکوشند علاوه بر تخصص در یک رشته خاص با دیگر حوزه‌های دانش نیز آشنایی داشته باشند تا میان صاحبان علوم تعامل سازنده شکل بگیرد. ارتقاء نسبی منزلت اجتماعی علوم انسانی و توسعه رشته‌های آن در دانشگاه‌های کشور، برخی موانع موجود بر سر راه جهش علمی در حوزه علوم انسانی در سطح بین المللی را موضوع بررسی قرار می‌دهد. این موانع در ساختارهای آموزشی، پژوهشی و فرهنگی جامعه شناسایی و تحلیل می‌شود. کم توجهی به مسئله زبان در نظام آموزش عالی و خسارت‌های مضاعف این نقیصه در مورد علوم انسانی، نگرش‌ها و سیاست‌های نامناسب در خصوص اعزام دانشجویان به خارج از کشور در رشته‌های علوم انسانی و آماراندک اعزام در علوم انسانی نسبت به سایر علوم، و سرانجام وجود نوعی فضای بدبینی و تردید نسبت به تولید علوم انسانی به زبان «خارجی» به ویژه در حوزه‌های فرهنگی - اجتماعی از جمله موانع مورد بحث در این مقاله هستند. اگر میزان تولید علم در حوزه علوم انسانی را با معیار تعداد مقالات منتشر شده در نشریات علمی بین المللی ارزیابی کنیم، موقعیت علوم انسانی در ایران در پایین‌ترین رتبه نسبت به سایر علوم قرار می‌گیرد. برخی دیدگاه‌ها به عدم اعتبار یا عدم مطلوبیت انتشار مقالات داخلی در نشریات بین المللی - که بعضاً با تأکید بر تفاوت‌های بنیادین معرفتی - فرهنگی مطرح می‌شود، می‌پردازد. در مقابل برخی دلایل اهمیت و ضرورت تولید و انتشار علوم انسانی - خصوصاً با عناوین مربوط به فرهنگ و جامعه ایران - به دست پژوهشگران داخلی در سطح بین المللی بر شمرده می‌شود و بر ترویج و تشویق این امر به مثابه یک سیاست پژوهشی با ابعاد فرهنگی و سیاسی تأکید می‌شود. عوارض نامطلوب خالی ماندن این عرصه از قابلیت‌های پژوهشگران داخلی و واگذار شدن و گاه منحصر شدن میدان به پژوهشگران سایر کشورها، با وجود قابلیت‌های ذاتی فراوانی که بر شمرده‌ایم، نکته ای نیست که کم اهمیت شمرده شود.

ارتقاء نسبی جایگاه علوم انسانی و توسعه رشته‌های آن در دانشگاه‌های کشور، ایجاب می‌کند که موانع موجود بر سر راه جهش علمی در حوزه علوم انسانی در سطح بین المللی بر طرف شده و جنبش ضروری نرم افزاری مورد نیاز پدیدار شود. این موانع بایستی در ساختارهای آموزشی، پژوهشی و فرهنگی جامعه شناسایی و تحلیل شود. از سویی کم توجهی به مسئله زبان در نظام آموزش عالی و خسارت‌های مضاعف این نقیصه در مورد علوم انسانی، همچنین نگرش‌ها و

سیاست‌های نامناسب در خصوص اعزام دانشجویان به خارج از کشور در رشته‌های علوم انسانی و عدم مدیریت علمی مناسب پس از اعزام، آمارانداک اعزام در علوم انسانی نسبت به سایر علوم، و وجود نوعی فضای بدبینی و تردید نسبت به تولید علوم انسانی به زبان «خارجی» به ویژه در حوزه‌های فرهنگی - اجتماعی از جمله موانع قابل تأمل است و از سوی دیگر اهمیت استقلال و داشتن ابتکار عمل، وجود پایگاهی را که محوریت علمی را در این زمینه ایجاد نموده و با ISI رقابت نماید، ضروری می‌نماید.

۹. اقتضات نو آوری (پیشنهادها)

چنان که گفتیم و تاریخ تفکر بشری در حوزه انسانی نیز بدان گواهی می‌دهد، ما به دلیل ویژگی‌های تفکر دینی، آورده‌های متنوع و فراوانی در این حوزه داریم و بسیار دیده می‌شود آنچه خود داریم از دیگران تمنا می‌کنیم. تلاش همه جانبه‌ای مورد نیاز است تا به جایگاه مناسب شأن خود دست یابیم. در این باره اقدامات زیر ضروری به نظر می‌رسد:

۱. ضرورت خودباوری و برقراری ارتباط عملی دو سویه اندیشمندان با یافته‌های دینی و آورده‌های بشری که اتفاقاً هر دو پایان ناپذیرند. تجارب مسلم تاریخی نشان داده است که هیچ‌گاه تفکر با تقلید و دنباله‌روی صرف پیش نرفته است. برای نیل بدین مقصود بهره‌برداری از سازوکارهای مناسب ضرورت دارد.

۲. یکی از موانعی که فرا روی اندیشمندان علوم انسانی کشورمان قرار دارد، سازوکار تعامل مبانی بومی - اسلامی با جهان است. چندی پیش اعلام شد که تنها ۲/۳ درصد اسناد علمی ایران مربوط به علوم انسانی است. در حالی که در کشورهایمانند آمریکا و انگلیس ۲۷/۱ درصد اسناد در حوزه علوم انسانی قرار دارد. در کشور ما نیز اندیشمندان علوم انسانی ناگزیر است برای عرضه اندیشه خود از طریق ISI اقدام کند، در حالی که ISI به تنهایی نمی‌تواند تابلوی دقیقی از رشد علمی ایران را در عرصه علوم انسانی ترسیم کند. چرا که بسیاری از تولیدات علمی ارزشمند بخش سنتی حوزه علوم انسانی ایران به لحاظ معرفتی در ISI نمایه نمی‌شود و وجود یک سیستم بومی کارآمد در ارتباط با ارزیابی کمی و کیفی رشد علمی در این عرصه ضرورت دارد. پارادوکسی که گفتیم همین جا است. برخی جهانی‌شدن را با «تقلید در همه چیز» مترادف می‌انگارند، در حالی که این رویکرد صحیح و منطقی نیست. از سویی میزان اطلاع رسانی درباره مزیت‌ها و نحوه انتشار مقاله در مجلات دارای تأییدیه ISI کافی نیست و باید وزارت علوم در این زمینه تلاش جدی‌تری داشته باشد و برای افزایش رغبت و انگیزه دانشمندان ایرانی در حوزه علوم انسانی برای تعاطی و تضارب آراء با دانشمندان جهان کار فرهنگی جدی صورت گیرد و برخی بدبینی‌ها نیز

رفع شود. این اعتقاد وجود دارد که باید دانشمندان و محققان علوم انسانی جهت حضور در مجامع علمی بین‌المللی مساعدت شوند و برخی موانع و مشکلات در این عرصه با کمک دولت مرتفع شود. از سوی دیگر باید توجه داشت که روش‌شناسی و فلسفه علم دارای نقش کلیدی در زمینه گسترش تعاملات علمی میان دانشمندان ایرانی و غیرایرانی است و چارچوب‌ها و پیش‌فرض‌های علمی در برخی رشته‌های علوم انسانی متفاوت است. این گزینه در صورت موفقیت می‌تواند مرجع قابل اطمینانی در جهان سوم و همچنین کشورهای اسلامی باشد. بنابراین، بایستی ISI ایرانی و اسلامی راه‌اندازی شود و صرفاً به عنوان یکی از شاخه‌ها حفظ گردد، اما باید توجه کرد که تنها شاخص نیست. ارتقاء علوم انسانی و سنجش کیفی نوآوری‌های علمی در این عرصه ضرورتی بایسته است. لازم است وزارت علوم در استمرار تلاش‌های خود، ضمن همفکری نزدیک با محققان و اساتید حوزه و دانشگاه به شاخص‌های واقعی و دقیق برای داوری درباره نوآوری‌های علمی دست پیدا کند. رسانه الجزیره، با استفاده از همین ایده توانست ضمن حفظ جایگاه بومی و جغرافیایی خود، جایگاه بین‌المللی مناسبی برای خود بیابد.

البته حضور در این بانک هم ضروری است و با حضور در این بانک می‌توان به شائبه‌هایی که ممکن است برای تفکرات جدید ما به وجود آورند، پاسخ داد. انحصار شکنی و ایجاد یک قطب مهم علمی رقیب می‌تواند گامی مؤثر در این زمینه باشد. برای ایجاد ارتباط بین بانک مقالات موجود با یافته‌های بومی سنتی نیز ایجاد ارتباط ارگانیک ضرورت دارد.

۳. بنا بر آنچه گفتیم آیین نامه ارتقاء اعضای هیئت علمی رشته‌های علوم انسانی دانشگاهها نیز نیاز به بازنگری دارد. لازم است جایگاه کرسی‌های نظریه‌پردازی در آیین نامه ارتقاء اساتید روشن شود. اگر قرار است که دستیابی به چشم‌انداز ۲۰ ساله صورت گیرد، باید در آیین نامه ارتقاء اعضای هیئت علمی تجدید نظر صورت گیرد؛ چراکه اوضاع موجود به جای آنکه در میان اعضای هیئت علمی، روح تحرک ایجاد کند، روحیه تقلید و تلاش برای کسب درآمد را بر جایگاه جوشش علمی و جنبش نرم‌افزاری می‌نشانند. ضرورت دارد آیین‌نامه ارتقاء اعضای هیئت علمی با همفکری اهالی علوم انسانی بتواند زمینه نوآوری علمی در این عرصه را ایجاد کند و بایستی از اتخاذ هر گونه سیاستی که به کمی و سطحی شدن محصولات علمی کمک کند، پرهیز شود. رویه فعلی که به جای ارج نهادن به نظریه‌های موجود در هر متن تحقیقی بر تعداد ارجاعات متن تحقیقی امتیاز بیشتری می‌دهد، جز گرفتن روحیه ابتکار و نواندیشی از محقق و مقلد بار آوردن او چه ثمری در بر دارد؟

۴. با همین استدلال، کرسی‌های نظریه‌پردازی، نقد و مناظره که یک مسیر روشمند و دقیق برای ارزیابی کیفی نوآوری‌های علمی محققان در حوزه علوم انسانی است، باید جایگاه مناسبی در

ساختار کلان مقررات وزارت علوم و آئین نامه ارتقاء اعضای هیئت علمی پیدا کند. بی توجهی به نوآوری در کشور ما به علوم انسانی اختصاص ندارد، اما در علوم انسانی مضاعف است. به نظر می رسد یکی از وظائف مهم شورای عالی انقلاب فرهنگی توجه به ایجاد زمینه اجرایی برای اهمیت دادن به نوآوری ها باشد.

۵. معیارهای اولویت و شاخص های ارزیابی کمی و کیفی علوم انسانی در ابعاد دیگری چون مدیریت های آموزشی و پژوهشی نیاز به بازنگری اساسی دارد. همواره شاخص ها مشوقان و محرکان عمده ای در رویکرد مدیران بخش های آموزشی و پژوهشی هستند و بایستی از این اهرم بیشترین فایده را برد. ایجاد فضای رقابت در زمینه های تحول آفرینی نیاز به تحول در شاخص ها دارد.

۶. مجله علمی پژوهشی نباید به سیستم کسب درآمد و ارتقاء صرف منحصر شود. برای آنکه یک مجله علمی پژوهشی بتواند وجهه معتبر پیدا کند، نباید تنها سیستمی برای دریافت منافع مالی و یا ارتقاء مرتبت علمی - اداری باشد و چاپ مقاله نمی تواند به عنوان یک معیار صرف در سنجش مدنظر قرار گیرد و باید میزان تأثیرگذاری آن نیز لحاظ شود. علم برای آنکه اعتبار یابد باید در مرزهای دانش حرکت کرده و فرصت پایدار ایجاد کند.

۷. بازنگری در رویکرد مراکز تحقیقاتی علوم انسانی: در اوضاع فعلی مراکز تحقیقاتی فقط مقاله می نویسند. امروزه الگوی تحقیقاتی کشور نه با ساختار تحقیقاتی جهان مطابقت دارد و نه توانسته است مرجعیت علمی خود را در جهان اندیشه مشخص نماید. علت این مشکل را می توان در ناکارآمدی مراکز تحقیقاتی دانست. آنچه اتفاق افتاده است، ایجاد شعبه های دانشگاهی به نام مراکز تحقیقاتی است که به جای حل مشکلات کشور یا کل بشریت، به پذیرش دانشجو و فارغ التحصیل کردن آنها می پردازد. مقایسه تعداد ثبت اختراع و نظریات علمی جدید مراکز تحقیقاتی کشورهای توسعه یافته با مراکز تحقیقاتی ایران گویای اوضاع فعلی مراکز تحقیقاتی است که فقط مقاله می نویسند. البته رسیدن به تولید علمی کشورهای پیشرفته موجود به معنای اقتصادی شدن تولیدات علمی است و ضمن حفظ این نگاه ضرورتی در تعمیم آن بر کل نیست. نوآوری و حل مسائل اهمیت و ارجحیت بیشتری دارد.

۸. از جمله مواردی که نیاز به تحول دارد، تفکر حاکم بر جامعه علمی نسبت به نگارش مقاله است. تا زمانی که هدف نویسندگان مقالات، ارتقاء و رسیدن به استادیاری و دانشیاری باشد و اهمیت عرضه علم به جامعه علمی داخلی و بین المللی در رده های بعد قرار گیرد، بود و نبود ISI بومی اهمیت خاصی پیدا نمی کند. آنچه باید تغییر کند تفکر حاکم بر جامعه علمی از نگارش مقاله است.

۹. فرایند خاص تولید علم در حوزه های علمیه نادیده گرفته شده است. تلاش های حوزه های علمیه برای تولید علمی در آمارهای کشور منظور نمی شود و این نقیصه ای است که بایستی رفع گردد. شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال های اخیر همواره این اشکال را به گزارش های ملی وارد کرده است و تصور می شود یکی از دلایل عمده در غفلت مسئولان امر، نا آشنایی اغلب آنها با فرایند خاص تولید علم در حوزه ها است. نباید از اساتید برجسته و نخبگان علمی حوزه انتظار داشت با زبان انگلیسی آشنایی داشته باشند تا خود نسبت به معرفی نتایج علمی خود مبادرت کنند، بلکه برعکس باید با ایجاد امکان مورد نیاز نسبت به ترجمه و عرضه این نتایج در قالب ها و فرهنگ رایج بین المللی اقدام کرد. البته این خطر وجود دارد که سیستم آموزشی حوزه در حال دگردیسی به سمت سیستم دانشگاهی است. جریان پرشتابی در حال پیشروی بوده و حوزه ما در جهت تولید علم، به جای باز نگری مستمر خود، در حال گرایش به سمت سیستم دانشگاهی است که در کنار فوائد شکلی خود ضایعات جبران ناپذیری را نیز در پی خواهد داشت.

۱۰. لازم است نظام نمایه سازی استنادی مجلات فارسی زبان فعال تر شود. در جهت ایجاد نظام ISI بومی در ایران بایستی مقالات و مجلات فارسی زبان همراه با تعداد استنادات و ارجاعاتشان در این نظام نمایه سازی شوند. مدت های طولانی است که از نظام نمایه سازی استنادی مجلات فارسی زبان سخن گفته می شود و برخی دانشگاهها مانند دانشگاه شیراز از سال ۷۹ تا کنون تمامی مجلات را وارد بانک کرده است و می توان تعداد ارجاعات را از این کتابخانه به دست آورد تا راه اندازی نظام نمایه سازی استنادی مجلات فارسی زبان برای هیئت ممیزه دانشگاه ها کاربرد داشته باشد.

۱۱. تأکید بر رهیافت مسئله محور: اگر علوم انسانی بخواهد وظیفه خود را با شایستگی انجام دهد، باید رهیافتی واقعی و مسئله محور داشته باشد. امروزه با کوچک تر شدن جهان، مسائل علوم انسانی به مسائل جهانی بدل شده اند. اندیشمندان حوزه علوم انسانی باید کوشش کنند تا علاوه بر تخصص در یک رشته خاص با دیگر حوزه های دانش نیز آشنایی داشته باشند تا میان صاحبان علوم تعامل سازنده شکل گیرد، چنان که در گذشته و به ویژه در دوره های شکوفایی علوم نیز چنین بوده است. بنابراین، پژوهش های حوزه علوم انسانی، همانند سایر حوزه ها، باید در بردارنده نظریه ها و یا پاسخ هایی برای پرسش های مختلف باشد تا مشکل یا مشکل هایی را حل کند.

۱۲. ضرورت تدوین و عرضه نظام جامع فرهنگی کشور: وجود نهادهای مختلف فرهنگی در کشور بدون آن که همپوشانی لازم را داشته باشند، باعث درهم ریختگی ها، موازی کاری ها و فقدان راهبردها و تاکتیک های مناسب شده اند. حضور رشته های مختلف علوم انسانی در جای جای این پروژه مهم از مرحله پژوهش و تدوین گرفته تا تبیین کارکردها و شیوه های اجرایی

آشکار است. جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، حقوق، گرایش‌های مختلف مدیریت و تاریخ از جمله این رشته‌ها هستند. این نظام در بر دارنده تأثیرات متقابلی با علوم انسانی خواهد بود.